



درسی که از حسین باید آموخت

بحثی پیرامون اینکه امام چرا قیام کرد؟

سخنرانی رهبری در عاشورا سال ۷۴



مرکز مطالعات کلبه
اندیشه و فرهنگ

@kolbe_Andishe_Farhang

سخن اول

«درسی که از حسین باید آموخت» عنوان سخنرانی مقام معظم رهبری است که در خطبه‌ی اول نماز جمعه، روز عاشورا و در تاریخ ۷۴/۳/۲۹ بیان نمودند.

ایشان در این سخنرانی، در مقام تحلیل قیام عاشورا برآمدند و به این سوال پاسخ گفتند که چرا امام حسین(ع) قیام کرد؟

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای حرکت امام حسین(ع) را عمل به یک واجب دینی برشمردند که هر چند حکم آن در زمان رسول خدا(ص) بیان شده بود اما زمینه برای انجام این واجب در زمان امام حسین(ع) فراهم گردید. ایشان قیام امام حسین(ع) برای اصلاح جامعه اسلامی را درسی برای همه‌ی مسلمانان معرفی نمودند که با وجود شرایط مشابه، باید به پیروی از سیدالشهدا اقدام نمود.

سوال اصلی

امروز به مناسبت روز عاشورا نیت کردم که درباره‌ی نهضت حسینی (علیه الصلاه و السلام) حرف بزنم. چیزی عجیبی است؛ همه‌ی زندگی ما از یاد حسین (علیه السلام) لبریز است - خدا را شکر - درباره‌ی نهضت این بزرگوار هم زیاد حرف زده شده است؛ اما در عین حال انسان هر چه در این باره می‌اندیشد، میدان فکر و بحث و تحقیق و مطالعه، گسترده است. هنوز خیلی حرفها درباره‌ی این حادثه‌ی عظیم و عجیب و بی نظیر وجود دارد که ما باید درباره‌ی آن فکر کنیم و برای هم بگوییم.

خوب، اگر این حادثه را در نظر بگیرید، حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) از آن روزی که از مدینه خارج شد و به طرف مکه آمد، تا آن روزی که در کربلا شربت گوارای شهادت را نوشید، شاید بشود گفت که انسان می‌تواند در این حرکت چند ماهه، بیش از صد درس مهم بشمارد - نخواستیم بگوییم هزارها درس؛ می‌شود گفت هزارها درس هست - بله، ممکن است هر اشاره‌ی آن بزرگوار، یک درس باشد؛ اما این که می‌گوییم بیش از صد درس، یعنی اگر ما بخواهیم این کارها را مورد مذاقه قرار بدهیم، از آن می‌شود صد عنوان و سرفصل به دست آورد، که هر کدام برای یک امت، برای یک تاریخ و یک کشور، برای تربیت خود و اداره‌ی جامعه و قرب به خدا درس است. به خاطر این است که حسین بن علی (ارواحنا فداه و فدا اسمه و ذکراه) در دنیا مثل خورشیدی در میان مقدسین عالم، این گونه می‌درخشد.

انبیاء و اولیاء و ائمه و شهدا و صالحین را در نظر بگیرید، اگر آنها مثل ماه و ستاره‌ها باشند، این بزرگوار مثل خورشید می‌درخشد. این به خاطر همین هاست؛ ولی این صد درس به کنار، یک درس اصلی در این عمل هست. من امروز سعی خواهم کرد آن درس اصلی را در این قضیه، به شما عرض بکنم. همه‌ی آنها حاشیه است و این متن است؛ چرا قیام کرد؟ این درس است.

شما در مدینه و در مکه، محترم هستید و در یمن آن همه شیعه هست؛ یک گوشه بروید که با یزید هم کاری نداشته باشید، یزید هم با شما کاری نداشته باشد! این همه مرید، این همه شیعیان؛ زندگی بکنید، عبادت و تبلیغ بکنید! چرا قیام کردید؟ قضیه چیست؟

این، آن سؤال اصلی است. این، آن درس اصلی است. نمی‌گوییم کسی این مطلب را نگفته است؛ چرا، انصافاً در این زمینه، خیلی هم کار و تلاش کردند، حرف هم زیاد زدند. حالا این مطلبی را هم که ما عرض می‌کنیم، به

نظر خودمان یک برداشت و دید تازه‌ای در این قضیه است.

هدف قیام، نه حکومت نه شهادت

دوست دارند این طور بگویند که حضرت خواست حکومت فاسد یزید را کنار بزند و خودش یک حکومت، تشکیل بدهد؛ این هدف قیام ابی عبدالله (علیه السلام) بود. این حرف، نیمه درست است؛ نمی‌گوییم غلط است. اگر مقصود از این حرف، این است که این بزرگوار برای تشکیل حکومت قیام کردند، به این نحو که اگر ببینند نمی‌شود انسان به نتیجه برسد، بگویند نشد دیگر، برگردیم؛ این غلط است.

بله، کسی که به قصد حکومت، حرکت می‌کند، تا آن جا پیش می‌رود که ببیند این کار، شدنی است؛ تا دید احتمال شدن این کار، یا احتمال عقلایی وجود ندارد، وظیفه‌اش این است که برگردد. اگر هدف، تشکیل حکومت است، تا آن جا جایز است انسان برود که بشود رفت؛ آن جا که نشود رفت، باید برگشت. اگر آن کسی که می‌گوید هدف حضرت از این قیام، تشکیل حکومت حقه‌ی علوی است، مرادش این است، این درست نیست؛ برای این که مجموع این حرکت، این را نشان نمی‌دهد.

در نقطه مقابل، گفتند: نه، آقا، حکومت چیست؛ حضرت می‌دانست که نمی‌تواند حکومت تشکیل بدهد؛ بلکه اصلاً آمد تا کشته و شهید بشود! این حرف هم مدتی سر زبانها خیلی شایع بود؛ بعضی با تعبیرات زیبای شاعرانه‌ای هم این را بیان می‌کردند. بعد من دیدم بعضی از علمای بزرگ ما هم این را فرموده‌اند و این که اصلاً حضرت، قیام کرد برای این که شهید بشود، حرف جدیدی نبوده است. گفت: چون با ماندن نمی‌شود کاری

کرد، پس برویم با شهید شدن، کاری بکنیم!

این حرف را هم ما در اسناد و مدارک اسلامی نداریم - که برو خودت را به کام کشته شدن بینداز - ما چنین چیزی نداریم. ما شهادت را که در شرع مقدس می‌شناسیم و در روایات و آیات قرآن از آن نشانی می‌بینیم، معنایش این است که انسان به دنبال هدف مقدسی که واجب یا راجح است، برود و در آن راه، تن به کشتن هم بدهد. این، آن شهادت صحیح اسلامی است؛ اما این که آدم، اصلاً راه بیفتد برای این که من بروم کشته بشوم، یا یک تعبیر شاعرانه‌ی این جور که خون من پای ظالم را بلغزاند و او را به زمین بزند! اینها آن چیزی نیست که مربوط به آن حادثه‌ی به آن عظمت است؛ در این هم بخشی از حقیقت هست، اما هدف حضرت این نیست.

پس به طور خلاصه، نه می‌توانیم بگوییم که حضرت، قیام کرد برای تشکیل حکومت و هدفش تشکیل حکومت بود، و نه می‌توانیم بگوییم حضرت برای شهید شدن، قیام کرد؛ چیز دیگری است که من سعی می‌کنم در این خطبه‌ی اول ان شاء الله این را بیان بکنم.

بنده به نظرم این جور می‌رسد؛ آن کسانی که گفته‌اند «هدف، حکومت بود»، یا «هدف، شهادت بود»، میان هدف و نتیجه، خلط کرده‌اند؛ نخیر، هدف، اینها نبود. امام حسین (علیه السلام) هدف دیگری داشت؛ منتها رسیدن به آن هدف دیگر، حرکتی را می‌طلبید که این حرکت، یکی از دو نتیجه را داشت: حکومت، یا شهادت. البته حضرت برای هر دو هم آمادگی داشت؛ هم مقدمات حکومت را آماده کرد و می‌کرد؛ هم مقدمات شهادت را آماده کرد و می‌کرد. هر کدام هم می‌شد، درست بود، ایرادی نداشت؛ اما هیچ کدام، هدف نبود، دو نتیجه بود. هدف چیز

آن کسانی که گفته‌اند «هدف، حکومت بود»، یا «هدف، شهادت بود» میان هدف و نتیجه، خلط کرده‌اند؛ نخیر، هدف، اینها نبود.

هدف، انجام واجب

هدف چیست؟ اول آن هدف را به طور خلاصه، در یک جمله عرض می‌کنم، بعد یک مقداری توضیح می‌دهم. اگر بخواهیم هدف امام حسین (علیه السلام) را بیان کنیم، باید این جور بگوییم که هدف آن بزرگوار، عبارت بود از انجام دادن یک واجب عظیم از واجبات دین، که آن واجب عظیم را هیچ کس قبل از امام حسین - حتی خود پیغمبر - انجام نداده بود؛ نه پیغمبر این واجب را انجام داده بود، نه امیر المؤمنین، نه امام حسن مجتبی!

واجبی بود که در بنای کلی نظام فکری و ارزشی و عملی اسلام جای مهمی دارد. با وجود این که این واجب خیلی مهم و خیلی اساسی است؛ تا زمان امام حسین، به این واجب عمل نشده بود - عرض می‌کنم که چرا عمل نشده بود - امام حسین باید این واجب را عمل می‌کرد، تا درسی برای همه‌ی تاریخ باشد؛ مثل این که پیغمبر حکومت را تشکیل داد، تشکیل حکومت، درسی برای همه‌ی تاریخ اسلام شد؛ فقط حکمش را نیاوردند. یا پیغمبر، جهاد فی سبیل الله کرد، این درس برای همه‌ی تاریخ مسلمین و تاریخ بشر - تا ابد - شد. این واجب هم باید به وسیله‌ی امام حسین (علیه السلام) انجام می‌گرفت، تا درسی عملی برای مسلمانها و برای طول تاریخ باشد.

حالا چرا امام حسین، این کار را بکند؟ چون زمینه‌ی انجام این واجب، در زمان امام حسین پیش آمد. اگر این زمینه در زمان امام حسین پیش نمی‌آمد، مثلاً در زمان امام علی النقی (علیه السلام) پیش می‌آمد، همین کار را امام

علی النقی (علیه السلام) می‌کرد؛ حادثه‌ی عظیم و ذبح عظیم تاریخ اسلام، امام علی النقی (علیه الصلاه و السلام) می‌شد. اگر در زمان امام حسن مجتبی یا در زمان امام صادق (علیهما السلام) هم پیش می‌آمد، آن بزرگواران عمل می‌کردند. در زمان قبل از امام حسین، پیش نیامد؛ بعد از امام حسین هم در تمام طول حضور ائمه تا دوران غیبت، پیش نیامد! پس هدف، عبارت شد از انجام این واجب؛ که حالا شرح می‌دهم این واجب چیست. آن وقت به طور طبیعی انجام این واجب، به یکی از دو نتیجه می‌رسد: یا نتیجه‌اش این است که به قدرت و حکومت می‌رسد؛ اهلاً و سهلاً، امام حسین حاضر بود. اگر حضرت به قدرت هم می‌رسید، قدرت را محکم می‌گرفت و جامعه را مثل زمان پیغمبر و امیر المؤمنین اداره می‌کرد. یک وقت هم انجام این واجب، به حکومت نمی‌رسد، به شهادت می‌رسد. برای آن هم امام حسین حاضر بود.

هدف آن بزرگوار، عبارت بود از انجام دادن یک واجب عظیم از واجبات دین، که آن واجب عظیم را هیچ کس قبل از امام حسین - حتی خود پیغمبر - انجام نداده بود.

خدا، امام حسین، یعنی این بزرگواران را جویری آفریده بود که بتوانند بار سنگین آن چنان شهادتی را هم که برای این امر پیش می‌آمد، تحمل کنند؛ و تحمل هم کردند. البته مصایب کربلا، داستان عظیم دیگری است. حالا اندکی قضیه را توضیح بدهم. برادران و خواهران نمازگزار عزیز، پیغمبر اکرم و هر پیغمبری وقتی که می‌آید، یک مجموعه‌ی احکام رامی‌آورد. این احکامی که می‌آورد، بعضی فردی است، برای این است که انسان، خودش را اصلاح کند؛ بعضی اجتماعی است، برای این است که دنیای بشر را آباد و اداره و اجتماعات بشر را به پا بدارد. مجموعه‌ی احکامی است که به آن، «نظام اسلامی» می‌گویند.

خوب، اسلام بر قلب مقدس پیغمبر اکرم نازل شد؛ نماز را آورد، روزه، زکات، انفاقات، حج، احکام خانواده، ارتباطات شخصی، جهاد فی سبیل الله، تشکیل حکومت، اقتصاد اسلامی، روابط حاکم و مردم و وظایف مردم در مقابل

درسی که از حسین باید آموخت

حکومت را آورد. اسلام، همه‌ی این مجموعه را بر بشریت عرضه کرد؛ همه را هم پیغمبر اکرم بیان کرد. «ما مِنْ شَيْءٍ يُقْرَبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ وَ أَمَرْتُكُمْ بِهِ»؛ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، همه‌ی آن چیزهایی را که می‌تواند انسان و یک جامعه‌ی انسانی را به سعادت برساند، بیان کرد؛ نه فقط بیان، بلکه آنها را عمل و پیاده کرد. خوب، در زمان پیغمبر، حکومت اسلامی و جامعه‌ی اسلامی، تشکیل شد، اقتصاد اسلامی، پیاده شد، جهاد اسلامی بر پا و زکات اسلامی گرفته شد؛ یک کشور و یک نظام اسلامی شد. مهندس این نظام و راهبر این قطار در این خط، نبی اکرم و آن کسی است که به جای او می‌نشیند. خط هم روشن و مشخص است. باید جامعه‌ی اسلامی و فرد اسلامی از این خط، بر روی این خط و در این جهت و از این راه حرکت کند؛ که اگر چنین حرکتی هم انجام بگیرد، آن وقت انسانها به کمال می‌رسند، انسانها صالح و فرشته‌گون می‌شوند، ظلم در میان مردم از بین می‌رود، بدی و فساد، اختلاف، فقر و جهل از بین می‌روند، بشر به خوشبختی کامل می‌رسد و بنده‌ی کامل خدا می‌شود. اسلام این نظام را به وسیله نبی اکرم آورد و در جامعه‌ی آن روز بشر پیاده کرد. در کجا؟ در گوشه‌ای که اسمش مدینه بود و بعد هم به مکه و چند شهر دیگر توسعه داد.

تکلیف در مقابل انحراف

خوب، سؤالی در این جا باقی می‌ماند و آن این که اگر این قطاری را که پیغمبر اکرم بر روی این خط، به راه انداخته است، دستی، یا حادثه‌ای آمد و این قطار را از خط خارج کرد، تکلیف چیست؟ اگر جامعه‌ی اسلامی منحرف شد، اگر این انحراف به جایی رسید که خوف انحراف کل اسلام و معارف اسلامی بود، تکلیف چیست؟ دو جور انحراف داریم؛ یک وقت مردم فاسد می‌شوند - خیلی وقتها چنین چیزی پیش می‌آید - اما احکام اسلامی از بین نمی‌رود؛ لیکن یک وقت مردم که فاسد می‌شوند، حکومتها هم فاسد می‌شوند، علما و گویندگان دین هم فاسد می‌شوند! از آدمهای فاسد، اصلاً دین صحیح صادر نمی‌شود؛ قرآن و حقایق را تحریف می‌کنند، خوبها را بد، بدها را خوب، منکر را معروف و معروف را منکر می‌کنند! خطی را که اسلام مثلاً به این سمت کشیده است، صد و هشتاد درجه به سمت دیگر عوض می‌کنند! اگر جامعه و نظام اسلامی به چنین چیزی دچار شد، تکلیف چیست؟ البته پیغمبر فرموده بود که تکلیف چیست؛ قرآن هم فرموده است: «مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي

اگر جامعه‌ی اسلامی

منحرف شد، اگر

این انحراف به

جایی رسید که خوف

انحراف کل اسلام و

معارف اسلامی بود،

تکلیف چیست؟

اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» - تا آخر - و آیات زیاد و روایات فراوان دیگر و همین روایتی که حالا از قول امام حسین برایتان نقل می‌کنم.

امام حسین (علیه السلام)، این روایت پیغمبر را برای مردم خواند. پیغمبر فرموده بود؛ اما آیا پیغمبر می‌توانست به این حکم الهی عمل کند؟

نه، چون این حکم الهی وقتی قابل عمل است که جامعه، منحرف شده باشد. اگر جامعه، منحرف شد، باید کاری کرد؛ خدا حکمی در این جا دارد. در جوامعی که انحراف به حدی پیش می‌آید که خطر انحراف اصل اسلام است، خدا تکلیفی دارد؛ خدا انسان را در هیچ قضیه‌ای بی تکلیف نمی‌گذارد.

پیغمبر، این تکلیف را فرموده است - قرآن و حدیث گفته‌اند - اما پیغمبر که نمی‌تواند به این تکلیف عمل کند. چرا نمی‌تواند؟ چون این تکلیف را آن وقتی می‌شود عمل کرد که جامعه، منحرف شده



باشد. جامعه در زمان پیغمبر و زمان امیرالمومنین که به آن شکل منحرف نشده است؛ در زمان امام حسن که معاویه در رأس حکومت است، اگر چه خیلی از نشانه‌های آن انحراف، پدید آمده است، اما هنوز به آن حدی نرسیده است که خوف تبدیل کل اسلام وجود داشته باشد.

شاید بشود گفت دربرهه‌ای از زمان، چنین وضعیتی هم پیش آمده، اما در آن وقت، فرصتی نبود که این کار انجام بگیرد- موقعیت مناسبی نبود- این حکمی را که جزو مجموعه‌ی احکام اسلامی است، اهمیتمش از خود حکومت، کمتر نیست؛ چون حکومت، یعنی اداره‌ی جامعه؛ اگر جامعه به تدریج از خط، خارج و خراب و فاسد شد و حکم خدا تبدیل شد، اگر ما آن حکم تغییر وضع و تجدید حیات- یا به تعبیر امروز انقلاب- اگر آن حکم انقلاب را نداشته باشیم این حکومت به چه دردی می‌خورد؟

پس اهمیت آن حکمی که مربوط به برگرداندن جامعه‌ی منحرف به خط اصلی است، از اهمیت خود حکم حکومت، کمتر نیست. شاید بتوان گفت که اهمیتمش از جهاد باکفر، بیشتر است. شاید بشود گفت اهمیتمش از امر به معروف و نهی از منکر معمولی در یک جامعه‌ی اسلامی، بیشتر است. حتی شاید بشود گفت اهمیت این حکم، از عبادات بزرگ الهی و از حج، بیشتر است.

چرا؟ برای خاطر این که در حقیقت این حکم، تضمین کننده‌ی زنده شدن اسلام است؛ بعد از آن که مشرف به مردن است، یا مرده و از بین رفته است. خوب، چه کسی باید این حکم را انجام بدهد؟ چه کسی باید این تکلیف را به جا بیاورد؟ یکی از جانشینان پیغمبر، وقتی در زمانی واقع بشود که انحراف، به وجود آمده است؛ البته به شرط

این که موقعیت مناسب باشد. چون خدای متعال، به چیزی که فایده ندارد، تکلیف نکرده است. اگر موقعیت مناسب نباشد، هر کاری نکنند، فایده‌ای ندارد؛ اثر نمی‌بخشد. باید موقعیت مناسب باشد.

موقعیت مناسب

البته موقعیت مناسب بودن هم معنای دیگری دارد؛ نه این که بگوییم چون خطر دارد، پس موقعیت مناسب نیست؛ مراد این است: باید موقعیت مناسب باشد؛ یعنی انسان بداند این کار را که کرد، نتیجه‌ای بر آن مترتب می‌شود؛ یعنی ابلاغ پیام به مردم خواهد شد، مردم خواهند فهمید و در اشتباه نخواهند ماند. این، آن تکلیفی است که باید یک نفر انجام می‌داد.

حالا در زمان امام حسین (علیه السلام) هم آن انحراف به وجود آمده، هم آن فرصت پیدا شده است. پس امام حسین باید قیام کند؛ انحراف پیدا شده است. برای این که بعد از معاویه، کسی به حکومت رسیده است که حتی ظواهر اسلام را هم رعایت نمی‌کند! شرب خمر و کارهای خلاف می‌کند! تعرضات و فسادهای جنسی را واضح انجام می‌دهد! علیه قرآن حرف می‌زند، علناً شعر بر خلاف قرآن و بر رد دین می‌گوید، علناً مخالف با اسلام است! منتها چون اسمش رئیس مسلمانهاست، نمی‌خواهد اسم اسلام را براندازد. او عامل به اسلام، علاقه‌مند و دلسوز به اسلام نیست؛ بلکه با عمل خود، مثل چشمه‌ای که مرتب آب گندیده تراوش می‌کند و بیرون می‌ریزد و همه‌ی دامنه را پر می‌کند، دارد از وجود او آب گندیده می‌ریزد و همه‌ی جامعه‌ی اسلامی را پرخواهد کرد! حاکم فاسد، این جوری است دیگر؛ چون حاکم، در رأس قلّه است، آنچه از او تراوش کند، در همان جا نمی‌ماند- بر خلاف مردم عادی- بلکه می‌ریزد و همه‌ی قلّه را فرا می‌گیرد.

اهمیت آن حکمی
که مربوط به
برگرداندن جامعه‌ی
منحرف به خط
اصلی است، از
اهمیت خود حکم
حکومت، کمتر
نیست.

درسی که از حسین باید آموخت

مردم عادی، هر کدام جای خودشان را دارند. البته هر کس که بالاتر است، هر کس که موقعیت بالاتری در جامعه دارد، فساد او، ضررش بیشتر است. فساد آدمهای عادی، ممکن است برای خودشان، یا برای عده‌ای دور و برشان باشد؛ اما آن کسی که در رأس قرار گرفته است، اگر فاسد شد، فساد او می‌ریزد و همه‌ی فضا را پر می‌کند؛ همچنان اگر صالح شد، صلاح او می‌ریزد و همه‌ی دامنه را فرا می‌گیرد.

هر کس که بالاتر است، هر کس که موقعیت بالاتری در جامعه دارد، فساد او ضررش بیشتر است.

پس خطر هست. این که می‌گوییم موقعیت، مناسب است، یعنی فضای جامعه‌ی اسلامی، جوری است که ممکن است پیام امام حسین، به گوش انسانها در همان زمان و در طول تاریخ برسد. اگر در زمان معاویه، امام حسین می‌خواست قیام کند، پیام او دفن می‌شد. این به خاطر وضع حکومت در زمان معاویه است: سیاستها جوری بود که مردم نمی‌توانستند حقانیت سخن او را بشنوند! لذا همین بزرگوار، ده سال در زمان خلافت معاویه، امام بود، ولی چیزی نگفت، کاری، اقدامی و قیامی نکرد؛ چون موقعیت، آن جا مناسب نبود.

قبلش هم امام حسن (علیه السلام) بود، ایشان هم قیام نکرد؛ چون موقعیت مناسب نبود. نه این که امام حسین و امام حسن، اهل این کار نبودند؛ امام حسن و امام حسین، فرقی ندارند، امام حسین و امام علی النقی و امام حسن عسگری (علیهم السلام) فرقی ندارند. البته حالا که این بزرگوار، این مجاهدت را کرده است، مقامش بالاتر از کسانی است که نکردند؛ اما اینها از لحاظ مقام امامت، یکسانند. برای هر یک از آن بزرگواران هم که پیش می‌آمد، همین کار را می‌کردند و به همین مقام می‌رسیدند.

خوب، امام حسین، هم در مقابل چنین انحرافی قرار گرفته است، پس باید آن تکلیف را انجام بدهد، هم موقعیت مناسب است؛ پس دیگر عذری وجود ندارد. لذا «عبدالله بن جعفر» و «محمد بن

حنیفه» و «عبدالله بن عباس» - اینها که عامی نبودند، همه دین شناس، آدمهای عارف، عالم و چیز فهم بودند - وقتی به حضرت می‌گفتند که آقا خطر دارد، نروید؛ می‌خواستند بگویند وقتی خطری در سر راه تکلیف است، تکلیف برداشته است. آنها نمی‌فهمند که این تکلیف، تکلیفی نیست که با خطر برداشته بشود.

این تکلیف، همیشه خطر دارد. آیا ممکن است، علیه قدرتی آن چنان مقتدر - به حسب ظاهر - قیام کند و خطر نداشته باشد؟! این تکلیف، همیشه خطر دارد. همان تکلیفی که امام بزرگوار انجام داد. به امام هم می‌گفتند آقا، شما که با شاه درافتاده‌اید، خطر دارد، امام نمی‌دانست خطر دارد؟! امام نمی‌دانست که دستگاه امنیتی رژیم پهلوی، انسان را می‌گیرند، می‌کشند، شکنجه می‌کنند، دوستان انسان را می‌کشند و تبعید می‌کنند؟ امام اینها را نمی‌دانست؟

به حضرت می‌گفتند که آقا خطر دارد، نروید؛ می‌خواستند بگویند وقتی خطری در سر راه تکلیف است، تکلیف برداشته است. آنها نمی‌فهمند که این تکلیف، تکلیفی نیست که با خطر برداشته بشود.

کاری که در زمان امام حسین انجام گرفت، نسخه‌ی کوچکش هم در زمان امام ما انجام گرفت؛ منتها آن جا به نتیجه‌ی شهادت رسید، این جا به نتیجه‌ی حکومت رسید. این همان است؛ فرقی



نمی‌کند. هدف امام حسین، با هدف امام بزرگوار ما یکی بود. این مطلب، اساس معارف حسینی است. معارف حسینی، بخش عظیمی از معارف شیعه است. این پایه‌ی مهمی است و خود از پایه‌های اسلام است.

حکومت و شهادت، هر دو فایده

پس هدف، عبارت شد از بازگرداندن جامعه‌ی اسلامی به خط صحیح، چه زمانی؟ آن وقتی که راه، عوضی شده است و جهالت و ظلم و استبداد و خیانت کسانی، مسلمین را منحرف کرده و زمینه و شرایط هم آماده است. البته دوران تاریخ، اوقات مختلفی است؛ گاهی شرایط آماده است، گاهی آماده نیست. زمان امام حسین، آماده بود، زمان ما هم آماده بود. امام همان کار را کردند؛ هدف، یکی بود. منتها وقتی انسان به دنبال این هدف، راه می‌افتد و می‌خواهد علیه حکومت و مرکز باطل قیام کند، برای این که اسلام و جامعه و نظام اسلامی را به مرکز صحیح خود برگرداند، یک وقت است که وقتی قیام کرد، به حکومت می‌رسد، این یک شکل آن است - در زمان ما بحمدالله این جور شد - یک وقت است که این قیام، به حکومت نمی‌رسد؛ به شهادت می‌رسد. آیا در این صورت، واجب نیست، چرا به شهادت هم برسد، واجب است. آیا در این صورتی که به شهادت برسد، دیگر قیام، فایده‌ای ندارد؟ چرا، هیچ فرقی نمی‌کند؛ این قیام و این حکومت، در هر دو صورت، فایده دارد - چه به شهادت برسد چه به حکومت، در هر دو صورت، فایده دارد؛ منتها هر کدام، یک جور فایده دارد. باید انجام داد؛ باید حرکت کرد. این، آن کاری بود که امام حسین انجام داد، منتها امام حسین (علیه السلام)، آن کسی بود که برای اولین بار این حرکت را انجام داد. قبل از او انجام نشده بود؛ چون قبل از او - در زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین - چنین زمینه و انحرافی به وجود نیامده بود، یا اگر هم در مواردی انحرافی بود، زمینه‌ی مناسب و مقتضی نبود. زمان امام حسین، هر دو وجود داشت. در باب نهضت امام حسین، این اصل قضیه است.

پس می‌توانیم این جور جمع‌بندی کنیم، بگوییم: امام حسین قیام کرد تا آن واجب بزرگی را که عبارت از تجدید بنای نظام و جامعه‌ی اسلامی، یا قیام در مقابل انحرافات بزرگ در جامعه‌ی اسلامی است، انجام بدهد. این از طریق قیام و از طریق امر به معروف و نهی از منکر است؛ بلکه خودش یک مصداق بزرگ امر به معروف و نهی از منکر است. البته این کار، گاهی به نتیجه‌ی حکومت می‌رسد؛ امام حسین برای این آماده بود. گاهی هم به نتیجه‌ی شهادت می‌رسد؛ برای این هم آماده بود.

هدف در بیان حسین (ع)

ما به چه دلیل این مطلب را عرض می‌کنیم؟ این را از کلمات خود امام حسین به دست می‌آوریم. من در میان کلمات حضرت ابی‌عبدالله (علیه السلام)، چند عبارت را انتخاب کرده‌ام - البته بیش از اینهاست که همه، همین معنا را بیان می‌کند - اول در مدینه؛ آن شبی که «ولید» حاکم مدینه، حضرت را احضار کرد و گفت: معاویه از دنیا رفته است و شما باید بیعت کنید، حضرت به او فرمود: باشد تا صبح، «نَنْظُرُ وَ

تَنْظُرُونَ أَيْنَ أَحَقُّ بِالْبَيْعَةِ وَالْخِلاَفَةِ» برویم فکر کنیم، ببینیم ما باید خلیفه بشویم، یا یزید باید خلیفه بشود! «مروان» فردی آن روز، حضرت را در کوچه‌های مدینه دید، گفت: یا اباعبدالله، تو داری خودت را به کشتن می‌دهی! چرا با خلیفه بیعت نمی‌کنی، بیا بیعت کن، خودت را کشتن نده، خودت را به زحمت نینداز.

کاری که در زمان امام حسین انجام گرفت، نسخه‌ی کوچکش هم در زمان امام ما انجام گرفت؛ منتها آن جا به نتیجه‌ی شهادت رسید، این جا به نتیجه‌ی حکومت رسید. این همان است؛ فرقی نمی‌کند.

درسی که از حسین باید آموخت

حضرت در جواب او، این جمله را فرمودند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ، إِذْ قَدُبَلِيْتُ أَلَامَهُ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ»؛ دیگر باید با اسلام، خداحافظی کرد و بدرود گفت! آن وقتی که حاکمی مثل یزید بر سر کار بیاید و اسلام به حاکمی مثل یزید، مبتلا بشود! قضیه‌ی شخص یزید نیست، هر کس مثل یزید باشد. حضرت می‌خواهد بفرماید که تا حالا هر چه بود، قابل تحمل بود، اما الان پای اصل دین و نظام اسلامی در میان است و با حکومت کسی مثل یزید، نابود خواهد شد. به این که خطر انحراف، خطر جدی است، اشاره می‌کند. مسأله عبارت از خطر برای اصل اسلام است.

حضرت ابی عبدالله (علیه السلام)، هم هنگام خروج از مدینه، هم هنگام خروج از مکه، صحبت‌هایی با محمدبن حنفیه داشتند؛ به نظر من می‌رسد که این وصیت، مربوط است به هنگامی که می‌خواستند از مکه خارج بشوند؛ در ماه ذیحجه هم که محمدبن حنفیه به مکه آمده بود، صحبت‌هایی با حضرت داشت. حضرت به برادرشان محمد بن حنفیه، چیزی را به عنوان وصیت نوشتند و دادند.

آن جا بعد از شهادت به وحدانیت خدا و چه وجه، به این جا می‌رسند: «وَأِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مَفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا»؛ یعنی کسانی اشتباه نکنند و تبلیغات‌چی‌ها تبلیغ کنند که امام حسین هم مثل کسانی که این گوشه و آن گوشه، خروج می‌کنند برای این که قدرت را به چنگ بگیرند - برای خودنمایی، برای عیش و ظلم و فساد - وارد میدان مبارزه و جنگ می‌شود! کار ما از این قبیل نیست؛ «وَ أَنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي». عنوان این کار، همین اصلاح است؛ می‌خواهم اصلاح کنم. این همان واجبی است که قبل از امام حسین، انجام نگرفته بوده است.

این اصلاح، از طریق خروج است - خروج، یعنی قیام - حضرت در این وصیتنامه، این را ذکر کردند - تقریباً تصریح به این معناست - یعنی اولاً می‌خواهیم قیام کنیم و این قیام ما هم برای اصلاح است؛ نه برای این است که حتماً باید به حکومت برسیم، نه برای این است که حتماً باید برویم شهید بشویم؛ نه، می‌خواهیم اصلاح کنیم. البته اصلاح، کار کوچکی نیست. یک وقت شرایط، جوری است که انسان به حکومت می‌رسد و خودش زمام قدرت را به دست می‌گیرد؛ یک وقت نمی‌تواند این کار را بکند؛ نمی‌شود؛ شهید می‌شود. در عین حال هر دو، قیام برای اصلاح است.

بعد می‌فرماید: «أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرُ بِسِيرِهِ جَدِّي»؛ این اصلاح، مصداق امر به معروف و نهی از منکر است. این هم یک بیان دیگر.

حضرت در مکه، دو نامه نوشته‌اند: یکی به رؤسای بصره، یکی به رؤسای کوفه؛ در نامه‌ی حضرت به رؤسای بصره، این جور آمده است: «وَ قَدْ بَعَثَ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّتِهِ نَبِيِّهِ فَإِنَّ سُنَّتَهُ قَدْ أَمِيَّتْ وَ الْبِدْعَةُ أَوْحَيْتْ فَإِنْ تَسَمَعُوا قَوْلِي أَهْدِيكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ»؛ من می‌خواهم بدعت را از بین ببرم و سنت را احیا کنم؛ زیرا سنت را میرانده‌اند و بدعت را زنده کرده‌اند! اگر دنبال من آمدید، راه راست با من است؛ یعنی می‌خواهم همان تکلیف بزرگ را انجام بدهم که احیای اسلام و احیای سنت پیغمبر و نظام اسلامی است.



بعد در نامه به اهل کوفه فرمود: «فَلِعَمْرِي مَا لِإِمَامٍ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ وَالْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِنُ بِدَيْنِ الْحَقِّ الْحَابِسِ نَفْسَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُ وَالسَّلَامُ»؛ امام و پیشوا و رئیس جامعه‌ی اسلامی نمی‌تواند کسی باشد که اهل فسق و فجور و خیانت و فساد و دوری از خدا و اینهاست، باید کسی باشد که به کتاب خدا عمل کند. یعنی در جامعه، عمل کند؛ نه این که خودش در اتاق خلوت، فقط نماز بخواند، بلکه عمل به کتاب را در جامعه، زنده کند، اخذ به قسط و عدل کند و حق را قانون جامعه قرار بدهد.

«الدَّائِنُ بِدَيْنِ الْحَقِّ» یعنی آیین و قانون و مقررات جامعه را حق قرار بدهد؛ باطل را کنار بگذارد.

«وَالْحَابِسِ نَفْسِهِ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُ»؛ ظاهراً معنای این جمله این است که خودش را در خط مستقیم الهی به هر کیفیتی حفظ کند و اسیر جاذبه‌های شیطانی و مادی نشود؛ «وَالسَّلَامُ». بنابراین، هدف را مشخص می‌کند. از مکه خارج شدند؛ در بین راه، همین طور امام حسین در هر کدام از منازل، صحبتی با لحن‌های مختلف دارند. در منزلی به نام «بیضه» در حالی که «حربن یزید» هم در کنار حضرت است - حضرت می‌روند، او هم در کنار حضرت می‌رود - به این منزل رسیدند و فرود آمدند. شاید قبل از این که استراحت بکنند - یا بعد از اندکی استراحت - حضرت ایستاد و خطاب به لشکر دشمن، این گونه فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»؛ یعنی اگر کسی ببیند حاکمی در جامعه، بر سر کار است که ظلم می‌کند، حرام خدا را حلال می‌شمارد، حلال خدا را حرام می‌شمارد، حکم الهی را کنار می‌زند؛ عمل نمی‌کند؛ و دیگران را به عمل وادار نمی‌کند؛ یعنی در میان مردم، باگناه، با دشمنی و با ظلم عمل می‌کند؛ حاکم فاسد ظالم جائر، که مصداق کاملش یزید بود: «وَلَمْ يُغَيِّرْ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ»، و با زبان و عمل، علیه او اقدام نکند، «كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»، خدای متعال در قیامت، این ساکت بی تفاوت بی عمل را هم به همان سرنوشتی دچار می‌کند که آن ظالم را دچار کرده است، یعنی با او در یک صف و در یک جناح قرار می‌گیرد.

این را پیغمبر فرموده‌اند. این که عرض کردیم پیغمبر، حکم این مطلب را فرموده‌اند، این یکی از نمونه‌های آن است. پس پیغمبر مشخص کرده بودند که اگر نظام اسلامی، منحرف شد، باید چه کار کرد. امام حسین هم به همین فرمایش پیغمبر، استناد می‌کند.

پس تکلیف، چی شد؟ تکلیف «يُغَيِّرُ بِقَوْلٍ وَفِعْلٍ» شد. اگر انسان در چنین شرایطی قرار گرفت - البته در زمانی که موقعیت مناسب باشد - واجب است در مقابل این عمل، قیام و اقدام کند. به هر کجا می‌خواهد برسد؛ کشته بشود، زنده بماند، به حسب ظاهر موفق بشود، یا نشود. هر مسلمانی در مقابل این وضعیت، باید قیام و اقدام کند. این تکلیفی است که پیغمبر فرموده‌اند.

بعد امام حسین فرمود: «وَإِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا» من از همه‌ی مسلمانها شایسته‌ترم به این که این قیام و این اقدام را بکنم؛ چون من پسر پیغمبرم. اگر پیغمبر، این تغییر، یعنی همین اقدام را بر تک تک مسلمانها واجب کرده است، بدیهی است حسین بن علی، پسر پیغمبر، وارث علم و حکمت پیغمبر، از دیگران واجبتر و مناسبتر است که اقدام کند؛ من به خاطر این است که اقدام کردم. پس دارد علت قیام خود را بیان می‌کند.

در منزل «ازید» که چهار نفر به حضرت ملحق شدند، بیان دیگری از امام حسین (علیه السلام) هست؛ حضرت

درسی که از حسین باید آموخت

فرمود: «أَمَا وَاللَّهِ أَنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا؛ قَتَلْنَا أَوْ ظَفَرْنَا» این هم نشانه‌ی این که گفتیم تکلیف، تکلیف است؛ باید انجام بگیرد. فرمود: من امیدم این است که خدای متعال، آن چیزی که برای ما در نظر گرفته است، خیر ماست؛ چه کشته بشویم، چه به پیروزی برسیم، فرقی نمی‌کند، ما داریم تکلیفمان را انجام می‌دهیم.

این واجب در طول تاریخ، متوجه یکایک مسلمانهاست. این واجب عبارت است از این که هر وقت دیدند که نظام

در خطبه‌ی اول بعد از ورود به سرزمین کربلا فرمود: «قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ...» بعد فرمود: «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِيفًا...» تا آخر این خطبه - خلاصه و جمع‌بندی کنم.

جامعه‌ی اسلامی دچار یک فساد بنیانی شده و بیم آن است که به کلی احکام اسلامی تغییر پیدا بکند، هر مسلمانی باید قیام کند.

پس امام حسین (علیه السلام) برای انجام یک واجب، قیام کرد. این واجب در طول تاریخ، متوجه یکایک مسلمانهاست. این واجب عبارت است از این که هر وقت دیدند که نظام جامعه‌ی اسلامی دچار یک فساد بنیانی شده و بیم آن است که به کلی احکام اسلامی تغییر پیدا بکند، هر مسلمانی باید قیام کند.

البته در شرایط مناسب؛ آن وقتی که بدانند این قیام، اثر خواهد بخشید. جزو شرایط، زنده ماندن، کشته نشدن، یا اذیت و آزار ندیدن نیست. اینها جزو شرایط نیست؛ لذا امام حسین (علیه السلام) قیام کرد و عملاً این واجب را انجام داد، تا درسی برای همه باشد.

خوب، ممکن است هر کسی در طول تاریخ و در شرایط مناسب، این کار را بکند؛ البته بعد از زمان امام حسین، در زمان هیچ یک از ائمه‌ی دیگر، چنین شرایطی پیش نیامد. خود این تحلیل دارد که چطور پیش نیامد؛ چون کارهای مهم دیگری بود که باید انجام می‌گرفت و چنین شرایطی، در جامعه‌ی اسلامی، تا آخر دوران حضور و اول زمان غیبت اصلاً محقق نشد. البته در طول تاریخ، از این گونه شرایط در کشورهای اسلامی، زیاد پیش می‌آید؛ الان هم شاید در دنیای اسلام جاهایی است که زمینه هست، مسلمانها باید انجام بدهند. اگر انجام بدهند، تکلیفشان را انجام داده‌اند و اسلام را تعمیم و تضمین کرده‌اند. بالاخره یکی، دو نفر شکست می‌خورند. وقتی این تغییر و قیام و حرکت اصلاحی تکرار بشود، مطمئناً فساد و انحراف، ریشه‌کن و از بین خواهد رفت. هیچ کس این راه و این کار را بلد نبود؛ چون زمان پیغمبر که نشده بود، زمان خلفای اول هم که انجام نگرفته بود، امیرالمؤمنین هم که معصوم بودند، انجام نداده بودند؛ لذا امام حسین (علیه السلام) از لحاظ عملی، درس بزرگی به همه‌ی تاریخ اسلام داد و در حقیقت، اسلام را هم در زمان خودش، هم در هر زمان دیگری بیمه کرد.

هر جا فسادی از آن قبیل باشد، امام حسین در آن جا زنده است، با شیوه و با عمل خود دارد می‌گوید که شما باید چه کار کنید. تکلیف این است؛ لذا باید یاد امام حسین و یاد کربلا زنده باشد، چون یاد کربلا این درس عملی را جلوی چشم می‌گذارد.

متأسفانه در کشورهای اسلامی دیگر، درس عاشورا آن چنان که باید شناخته شده باشد شناخته شده نیست! در کشور ما شناخته شده بود. مردم در کشور ما امام حسین را می‌شناختند و قیام امام حسین را می‌دانستند. روح حسینی بود؛ لذا وقتی امام فرمود که محرم، ماهی است که خون بر شمشیر پیروز می‌شود، مردم تعجب نکردند. حقیقت هم همین شد؛ خون بر شمشیر، پیروز شد.

مردن برای زنده شدن

بنده یک وقت در سالها پیش، همین مطلب را در جلسه‌ای برای جمعیتی عرض کردم- البته قبل از انقلاب- مثالی به ذهنم آمد، آن را در آن جلسه گفتم؛ آن مثال عبارت است از داستان همان طوطی که مولوی در مثنوی ذکر می‌کند. یک نفر یک طوطی در خانه داشت- البته مثل است؛ این مثلها حقایق است- وقتی می‌خواست به سفر هند برود، با اهل و عیال خود که خداحافظی کرد، با این طوطی هم خداحافظی کرد. گفت من دارم به هند می‌روم؛ هند سرزمین توست. طوطی گفت: به فلان نقطه برو، قوم و خویش‌ها و دوستان من در آن جا هستند؛ آن جا بگو یکی از شماها در منزل ماست. حال من را برای آنها بیان کن که در قفس و در خانه‌ی ماست؛ چیز دیگری از تو نمی‌خواهم.

او رفت، سفرش را طی کرد و به آن جا رفت. دید بله، طوطی‌های زیادی روی درختها نشسته‌اند. آنها را صدا کرد، گفت ای طوطی‌های عزیز و سخنگو و خوب، من پیغامی برای شما دارم؛ یک نفر از شماها در خانه ماست، وضعیتش هم خیلی خوب است، در قفس است زندگی خیلی خوب و غذای خوب و مناسب دارد؛ به شماها سلام رسانده است.

تا آن تاجر این حرف را زد، یک وقت دید آن طوطی‌ها که روی شاخه‌های درخت نشسته بودند، همه بال بال زدند و روی زمین افتادند؛ جلو رفت، دید مرده‌اند! خیلی متأسف شد؛ گفت چرا من حرفی زدم که این همه حیوان- مثلاً پنج تا، ده تا طوطی- با شنیدن این حرف، جانشان را از دست دادند! اما گذشته بود؛ کاری نمی‌توانست بکند.

تاجر برگشت؛ وقتی به خانه‌ی خودش رسید، سراغ قفس طوطی رفت. گفت: پیغام تو را گفتم؛ گفت: چه جوابی دادند؟ گفت: تا پیغام تو را از من شنیدند، همه از بالای درختها پرپر زدند، روی زمین افتادند و مردند! تا این حرف از زبان تاجر بیرون آمد، یک وقت دید همین طوطی هم در قفس، پرپر زد و کف قفس افتاد و مرد! خیلی متأسف و ناراحت شد. در قفس را باز کرد، طوطی مرده بود دیگر، نمی‌شد نگهش دارند؛ پایش را گرفت و آن را روی پشت بام، پرتاب کرد تا پرتاب کرده، طوطی از وسط هوا بنا به بال زدن کرد و بالای دیوار نشست! گفت: از تو تاجر و دوست عزیز، خیلی ممنونم، تو خودت وسیله‌ی آزادی من را فراهم کردی. من نمرده بودم؛ خودم را به مردن زدم و این درسی بود که آن طوطی‌ها به من یاد دادند؛ تا فهمیدند که من این جا در قفس، اسیر و زندانیم با چه زبانی به من بگویند که چه کار باید بکنم تا نجات پیدا کنم؟ عملاً به من نشان دادند که باید این کار را بکنم، تا نجات پیدا کنم! بمیر تا زنده شوی! و من پیغام آنها را از تو گرفتم؛ این درس عملی بود که با فاصله‌ی مکانی، از آن منطقه به من رسید. من از آن درس استفاده کردم.

بنده آن روز- بیست و چند سال پیش- به آن برادران و خواهرانی که این حرف را می‌شنیدند، گفتم: عزیزان من، امام حسین، به چه زبانی بگوید که تکلیف شماها چیست؟ شرایط، همان شرایط است، زندگی، همان جور زندگی است، اسلام هم همان اسلام است؛ خوب، امام حسین به همه‌ی نسلها عملاً نشان داد. اگر یک کلمه حرف هم از امام حسین نقل نمی‌شد، ما باید می‌فهمیدیم که تکلیفمان چیست.

ملتی که اسیر است، ملتی که در بند است، ملتی که دچار فساد سران است، ملتی که دشمنان دین بر او حکومت می‌کنند و زندگی و سرنوشت او را در دست گرفته‌اند؛ باید در طول زمان بفهمد که تکلیفش چیست؛ چون پسر پیغمبر، امام معصوم نشان داد که در چنین شرایطی باید چه کار کرد.

درسی که از حسین باید آموخت

با زبان نمی‌شد. اگر این مطلب را با صد زبان می‌گفت و خودش نمی‌رفت، ممکن نبود این پیغام، از تاریخ عبور کند و برسد؛ امکان نداشت. فقط نصیحت کردن و به زبان گفتن، از تاریخ عبور نمی‌کند؛ هزار جور توجیه و تأویل می‌کنند. باید عمل باشد؛ آن هم عملی چنین بزرگ، عملی چنین سخت، فداکاری با چنین عظمت و جانسوز، که امام حسین انجام داد!

حقیقتاً آنچه که از صحنه‌ی روز عاشورا در مقابل چشم ماست، جا دارد که بگوییم در تمامی حوادثی که ما از فجایع بشری سراغ داریم، هنوز تک و بی‌همتاست؛ نظیری ندارد. همان طور که پیغمبر فرمود، امیر المؤمنین فرمود، امام حسن (ع) فرمود: - بنا بر آنچه که در روایات هست - «لَا يَوْمَ كَيْومِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»؛ هیچ روزی مثل روز تو، مثل روز عاشورای تو، مثل کربلا و مثل حادثه‌ی تو نیست.

مرکز مطالعات کلبه
اندیشه و فرهنگ

@kolbe_Andishe_Farhang

